

درحریم مسجد مقدس جمکران

سید محمد علی پور

بسم الله الرحمن الرحیم

کرامات یار در جمکران

نویسنده:

سید محمد متین پور

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

کرامات یار در جمکران

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۷

عنوان و نام پدیدآور:کرامات یار در جمکران (در حریم مسجد مقدس جمکران)/ سید محمد متین پور .

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع: داستان - معجزات - امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ص: ۱

اشاره

دعای سلامتی امام زمان

اللّٰهُمّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الحُجَهِ بنِ الحَسَن صَلَواتُكَ عليه و عَلى آبائِهِ فِى هٰذِهِ السّاعَهِ وَ فِى كُلِّ سَاعَهٍ وَلِيّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِيهَا طَوِيلا.

خدایا، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاه دار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیت حضرت حجّه بن الحسن که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد باش ، تا او را به صورتی که خوشایند اوست [و همه از او فرمانبری می نمایند] ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی .

در حریم مسجد مقدس جمکران

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

جمکران در ۶ کیلومتری شهر مقدس قم واقع شده و همواره پذیرای زائرینی از نقاط مختلف ایران و جهان می باشد. این مکان مقدس، تحت توجهات و عنایات خاصه حضرت بقیهاللّه قرار دارد و خود آقا از شیعیانشان خواسته اند که به این مکان مقدس روی آورند، زیرا این مکان مقدس دارای زمین شریفی است و حق تعالی آن را از زمین های دیگر برگزیده است.لذا سزاوار است که زائرین عزیز از برکات این مکان مقدس، حداکثر استفاده را ببرند و مراقب باشند که مسائل فرعی توجهشان را به خود جلب نکند و خود را در برابر حضرت مهدی (اروحنا فداه) حاضر ببینند و از انجام اعمالی که قلب مبارک آن حضرت را آزرده می سازد خودداری کنند. متذکر می گردد که علماء و شیفتگان آن حضرت استفاده های فراوان از این مسجد مقدس برده اند. سعی کنید در این مکان مقدس، لحظاتی را با آقای خود خلوت کرده و خالصانه برای ظهور مقدس حضرتش دعا کنید. زیرا بهبود همه چیز، تنها در سایهٔ قیام شکوهمند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف امکان پذیر است.

تاریخچهٔ مسجد صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من شب سه شنبه، ۱۷ ماه مبارك رمضان سال **۳۹۳** قمری در خانه خود خوابیده بودم که ناگاه، جماعتی از مردم به

در خانه من آمدنـد و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را اجابت کن که تو را می خواند.

آنهـا مرا به محلی که اکنون مسـجد (جمکران) است آوردنـد. چون نیک نگاه کردم، تختی دیـدم که فرشـی نیکو بر آن تخت گسترده شده و جوانی سـی ساله بر آن تخت، تکیه بر بالش کرده و پیری هم پیش او نشسـته است، آن پیر حضـرت خضر علیه السلام بود. پس آن پیر مرا بنشاند.

حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مرا به نام خود خواند و فرمود: برو به حسن بن مسلم، که در این زمین کشاورزی می کرد، بگو که این زمین شـریفی است و حق تعـالی آن را از زمینهـای دیگر برگزیـده است و دیگر نبایـد در آن کشـاورزی کنـد. حسن بن مثله گفت: یـا سـیدی و مولاـی، لاـزم است که من دلیل و نشانه ای داشـته باشم و الّا مردم حرف مرا قبول نمی کنند. آقا فرمودند: تو برو و آن رسالت را انجام بده، ما خودمان نشانه هایی برای آن قرار می دهیم و پیش سـیدابوالحسن برو و به او بگو حسن بن مسـلم را احضار کند و سود چند ساله را که از زمین بدست آورده است وصول کند و با آن پول مسـجد را بنا کند.

نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مسجد جمکران

امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه الشـریف به حسن بن مثله جمکرانی فرمودنـد: و به مردم بگو: به این مکان رغبت کننـد و آنرا عزیز دارند. و چهار رکعت نماز در آن گزارند. دو رکعت اول به نیت نماز تحیت مسجد است که در هر رکعت آن یک حمد و هفت قل هو اللّه احـد خوانده می شود و در حالت رکوع و سـجود هم هفت مرتبه ذکر را تکرار کنند. دو رکعت دوم به نیت نماز صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خوانده می شود، بدین

صورت که سوره حمد را شروع می کنیم و چون به آیهٔ ایاک نعبد و ایاک نستعین می رسیم این آیهٔ شریفه را صد مرتبه تکرار می کنیم و بعد از آن بقیهٔ سوره حمد را می خوانیم، بعد از پایان سوره حمد سوره قل هو اللّه احد را فقط یکبار می خوانیم و به رکوع می رویم و ذکر سبحان ربی العظیم و بحمده را هفت مرتبه، پشت سر هم تکرار می کنیم و ذکر هر کدام از سجده ها نیز، هفت مرتبه است. رکعت دوم نیز به همین گونه است. چون نماز به پایان برسد و سلام داده شود، یکبار گفته می شود: لا اله الا اللّه وحده وحده، و به دنبال آن تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام خوانده شود و بعد از آن به سجده رفته و صد بار بگوید: اللّهم صل علی محمد و آل محمد.

فضیلت خواندن نماز در مسجد جمکران

آنگاه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند: هر کس این دو نماز را در این مکان بخواند، مانند آن است که در کعبه نماز خوانده باشد.

حسن بن مثله می گوید: چون من پاره ای راه آمدم، دوباره مرا بازخواندند و فرمودند: بزی در گلهٔ جعفر کاشانی است، آن را خریداری کن و بدین موضع آور و آن را ذبح کن و روز چهارشنبه گوشت آن را بر بیماران انفاق کن، هر بیمار و مریضی که از گوشت آن بخورد، حق تعالی او را شفا دهد.

وی می گوید: من سپس به خانه بازگشتم و تمام شب را در اندیشه بودم تا اینکه نماز صبح خواندم و سپس به سراغ علی المنذر رفتم و ماجرای شب گذشته را برای او نقل کردم و با او به همان موضع شب گذشته رفتیم. وقتی که رسیدیم، زنجیرهایی را دیدیم که طبق فرمودهٔ امام عجل الله تعالی فرجه الشریف حدود بنای مسجد را نشان می داد. سپس به قم نزد سید ابوالحسن رضا رفتیم و چون به در خانهٔ او

رسیدیم، خادمان او گفتند که سید از سحر در انتظار شما است. آیا شما از جمکران هستی؟ به او گفتم: بلی، به درون خانه رفتم و سید مرا گرامی داشت و گفت: ای حسن بن مثله، من در خواب بودم که شخصی به من گفت که حسن بن مثله نامی از جمکران پیش تو می آید، هر چه گوید تصدیق کن و بر قول او اعتماد کن که سخن او سخن ماست، و قول او را رد نکن و از هنگام بیدار شدن از خواب تا این ساعت منتظر شما بودم و آنگاه بود که ماجرای شب گذشته را برای او تعریف کردم.

سید بلافاصله فرمود تا اسبها را زین نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک روستای جمکران رسیدند گلهٔ جعفر کاشانی را دیدند، حسن بن مثله به میان گله رفت و آن بز که از پسِ همه گوسفندان می آمد پیش

حسن بن مثله دوید، جعفر سوگند یاد کرد که این بز در گلهٔ من نبوده و تاکنون آن را ندیده بودم، به هر حال آن بز را به مسجد آورده و آن را ذبح کرده و هر بیماری که از گوشت آن خورد با عنایت خداوند تبارک و تعالی و حضرت بقیه اللّه (ارواحنا فداه) شفا یافت. حسن بن مسلم را احضار کرده و منافع زمین را از او گرفتند و مسجد جمکران را با چوب و دیوار پوشانیدند، سید زنجیرها و میخ ها را با خود به قم بُرد و در خانهٔ خود گذاشت. هر بیماری و دردمندی که خود را بدان زنجیر می مالید، خدای تعالی او را شفای عاجل عنایت می فرمود ولی پس از فوت سید ابوالحسن، آن زنجیر ها پنهان گشته و دیگر کسی آن ها را ندید. این بود تاریخ مختصری از مسجد مقدس جمکران و چگونگی بنای آن.

فرمان مقدس حضرت بقیه اللّه (ارواحنا فداه) برای تأسیس مسجد مقدس جمکران را علّامه نوری در کتاب شریف ((نجم ثاقب)) به صفحهٔ ۲۹۴ و ((جنه المأوی))، صفحه

۲۳۰ از کتاب گرانقدر «مونس الحزین»، تالیف شیخ صدوق نقل کرده است(۱).

خوانندگان عزیز به چند نکته توجه فرمایید:

۱- یکی از آداب و سنن مردم متدیّن اصفهان، توسل به اهل بیت علیهم السلام است که به همین علت در این استان در طول سال، همیشه مجالس جشن و سرور در ایام میلاد و مجالس روضه و عزاداری در ایام شهادت اهل بیت علیهم السلام برپاست.

۲- در راستای همین هدف یکی از سنت های خوبی که از قدیم توسط علماء و مردم با ولایت اصفهان بنا گذاشته شده، رفتن به مسجد مقدس جمکران

۱- - بر اساس تحقیق که به عمل آمده، کتاب «مونس الحزین» تألیف ابن فتّال نیشابوری است.] مناقب ابن شهراشوب، ج ۴، ص ۱۲ [. خوش است گر مسافری رسد سلامت از سفر**چه شد که قصد بازگشت از این سفر نمی کنی؟ نگر به خیل سائلان، به سامرا و جمکران**چرا ز باب خانه ات سری به در نمی کنی؟

به خصوص در شب های چهارشنبه می باشد.

۳- این مسافرت توسط بعضی از دفاتر زیارتی یا هیئآت مذهبی یا بعضی از دوستان امام زمان تدارک دیده میشود.

۴- معمولاً حرکت اتوبوس ها از اصفهان ساعت ۲ بعدازظهر و برگشت از مسجد مقدس جمکران ساعت ۱۲ شب می باشد به صورتی که اذان صبح در اصفهان باشند.

۵- هزینه پذیرایی هر هفته زائرین، توسط یک یا چند نفر پرداخت می شود و فقط هزینه اتوبوس با زائرین است.

۶- زائرین در این سفر زیارتی که حدود ۱۶ ساعت طول می کشد به زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها مشرف می شوند و سپس از مسجد مقدس جمکران نماز امام زمان می خوانند و بعد از مراسم دعای توسل راهی اصفهان می شوند.

۷- هر چند این سفر زیارتی در طول سال انجام می شود اما در بعضی از مناسبت ها مثل ایام میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از ۲۰۰ اتوبوس از اصفهان راهی جمکران می شوند و این در حالی است که ۴۰ سال قبل، از اصفهان با یک اتوبوس، زائران به جمکران مشرف می شدند. و جمع زائرین حاضر در مسجد به بیش از ۱۰۰ نفر نمی رسید.

۸- بندهٔ حقیر با لطف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، سالهاست که موفق شده ام تمام شبهای چهارشنبه در کاروانهای مختلف جزو زائرین و خدمتگزاران امام زمان باشم (مگر اینکه در سفر زیارتی حج یا عتبات حضور داشته باشم). و در طی این مدت کرامات و عنایات زیادی از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به زائرین مسجد مقدس جمکران دیده و از زبان زائرین شنیده ام ولی معمولاً۔ از بیان آن خودداری می کردم (مگر در موارد خاص) تا اینکه بر اثر خوابی تصمیم گرفتم که این مطالب را بنویسم و برای دیگران بیان کنم و این رؤیای صادقه، باعث شد تا این جزوه تهیه شود و در اختیار دوستان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد تا انشاءاللّه با مطالعهٔ آن قلب ها بیشتر متوجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

جمکران ای منزل دلدار من***جمکران تنها نشان یار من

من گدای تربت کوی تو اَم*** حسرت دیدار مَه روی تو اَم

ترسم که بیای و من آنروز نباشم*** ای کاش که من خاک کف پای تو باشم

هر کس به رهی جوانی اش پیموده ***من هم در خانهٔ شما پیر شدم

هر کس گرفت دست توسل به دامنی ***من دست خود به دامن مهر شما زدم

******

۹- لازم به ذکر است که در این سفر زیارتی، زائرین موفق به زیارت کریمهٔ اهل بیت، دختر موسی بن جعفر، حضرت فاطمه

معصومه سلام الله علیها می شوند. بانوی

ص: ۱۰

بزگواری که سه امام بزرگوار (امام صادق، امام رضا و امام جواد علیهم السلام) شیعیان را تشویق به زیارت ایشان نموده اند(۱). به همین علت در این حرم کرامات و عنایات بسیار زیادی اتفاق افتاده است که علماء کتابهای مستقلی در این زمینه نوشته اند و این کرامات را در آن ثبت نموده اند(۲).

و البته زائرین مسجد مقدس جمکران نیز که توفیق حضور در این حرم با صفا را دارند از الطاف خاصه و عنایات این شفیعهٔ بزرگ روز محشر بهره مند شده که اینجانب نیز در جریان بعضی از آنها قرار گرفته ام ولی فعلاً در این مختصر جای بیان آنها نیست.

چشم دلم به سمت حرم باز می شود ***با یک سلام صبح من آغاز می شود

قفل دلم شکسته کنار دَرِ حرم*** از مرقدت دری به جنان باز می شود

کو چشم روشنی که ببیند در این حرم ***هر روز چند مرتبه اعجاز می شود

۱- – امام جواد علیه السلام فرمودند: پاداش زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها بهشت است. امام رضا علیه السلام فرمودند: هر کس خواهرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها را در قم زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده باشد. و امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند قبر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها تجلیلگاه قبر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار داده است.

۲- – مراجعه شود به کتاب کریمهٔ اهل بیت تألیف عالم بزرگوار حضرت حجه الاسلام مهدی پور که بیش از ۳۰۰ کرامت را در این کتاب جمع آوری کرده اند.

این جا بهشت دختر موسی بن جعفر است*** از نفحه شهود و تجلی معطر است

هر شب کنار مرقد تو یک مدینه دل ***دنبال قبر مخفی زهرای اطهر است

نکاتی مهم از حضرت آیت اللّه العظمی نجفی مرعشی دربارهٔ مسجد مقدس جمکران

علما و بزرگان و مراجع تقلید همیشه خود جزء زائرین مسجد مقدس جمکران بوده اند و شیعیان را تشویق به رفتن به این مسجد کرده اند.

حضرت آیت اللّه العظمی سیّد شهاب الدّین نجفی مرعشیe می فرمایند: این مسجد شریف از سال ۳۹۳ ه-.ق تا کنون بیش از هزار سال از تأسیس آن می گذرد و مورد احترام علما و اعلام و محبّین گرام شیعه بوده و کرامات بسیار از این مسجد دیده شده است، و علماء در این زمینه مطالبی نوشته اند. مِن جمله مرحوم شیخ محمد علی کجوئی معروف به قمی در کتاب تاریخ قم در جلد اول و دوم اشاره به کراماتی که در این مسجد اتفاق افتاده دارد و اشخاصی که شرف یاب حضور مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اند را نام می برد.

آیت اللّه مرعشی (ره) در ادامه می فرماید: حقیر خودم به مکرر کراماتی در مسجد مقدس جمکران مشاهده کرده ام، و موفق شده ام چهل شب چهارشنبه در آن مسجد بیتوته کنم (از شب تا صبح بمانم) و موفق به تکرار این عمل شده ام و جای تردید نیست که این مسجد از مکانهای مورد توجه و نزول برکات الهی می باشد و بر من ثابت شده است که حضرت در این مکان رفت و آمد دارند و بعد

ص: ۱۲

از مسجد سهله در کوفه، بهترین مقام و بهترین جایی است که منتسب به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد(۱).

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: ذکرنا اهل البیت شفاء من الوعک والاسقام و وسواس الرّیب(۲)

مولا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ذکر و یاد ما اهل بیت باعث شفا از بیماری های جسمی و روحی است.

حضرت آیت اللّه العظمی بهجت e فرمودند:

یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفاز اهمّ ضروریات است. ضروریات را ما خلاصه در نان و آب نموده ایم که اگر نباشد از بین می رویم در حالی که اگر یاد خدا و ولی خدا در زندگی ما فراموش شود روح ما از بین رفته و آن نشاط لازم را نخواهد داشت. پس به یادش باش تا اثر این کیمیا را بیابی، قبل از خواندن درس، قبل از خواب، قبل و بعد از هر نماز در هر ثانیهٔ عُمر شریف یاد آن عزیز سفر کرده را در قلبت زنده کن تا لذت زندگی حاصلت شود.

ص: ۱۳

۱- - مراجعه شود به کتاب مسجد مقدس جمکران تجلیلگاه صاحب الزمان صفحات ۴۶ تا ۴۸

۲- - المحاسن ج ۱ ص ۶۳

مادری که شفای فرزندش را در مسجد مقدس جمکران گرفت

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یک زنی است، بی کس، سالمند و فقیر او را دعوت می کنند که در منازلشان تمیز کاری و در مجالسشان خدمتگزار باشد از این طریق إمرار معاش می کند. علاقه خاصّی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مسجد مقدس جمکران دارد. لذا هر وقت هزینه این سفر را داشت شب چهارشنبه به جمکران مشرّف می شد. او یک بچه دارد آن هم یک جوان حدود بیست سال، یک روز با موتورش با ماشینی تصادف می کند و ضربه مغزی می شود که خودش هم مقصّر بوده است. او بی هوش می شود در حالیکه از دهان و بینی او خون می آمده است او را به بیمارستان برده و بستری میکنند. پزشکان نتیجهٔ معاینه را این طور اعلام می کنند که فوراً باید کاسهٔ سر را برداشته و چند عمل جراحی انجام دهند که دکتر جرّاح پنج میلیون می خواهد و خرج بیمارستان و دارو و غیره هم حدود هفت میلیون می شود. آنها را فوری به حساب واریز کنید تا فردا او را جراحی کنیم. مادر هیچ نداشت و کسی را هم ندارد، در فکر فرو رفت که چه کند، عقلِ او راهی را به او نشان داد. تنها راه، راه پناه به کشتی نجات و فریادرس بیچارگان یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. لذا گفت قبول دارم تا فردا که می خواهید عمل کنید، مقدمات عمل را انجام دهید.

تا فردا قبول کردند او آمد از بیمارستان بیرون ماشین در بست گرفت که او را ببرد مسجد مقدس جمکران، پس از یکی دو ساعت توقف برگرداند،راننده می گوید او را سوار کردم تا جمکران گریه می کرد و با امام زمان

صحبت می کرد تا به در مسجد که رسیدیم قبل از آن که ماشین توقف کامل کند درب ماشین را باز کرده خود را از ماشین پایین انداخت و غَلتان داخل مسجد شد. همراه او بودم مشغول نماز شد بعد از نماز سر به سجده گذاشته و می گفت: آقا با صد اُمید بر درِ این خانه آمدم،آن کنیزی که هر وقت او را دعوت می کردی می آمد و برای مظلومیت مادرت و مصائب آن بزرگوار اشک می ریخت، برای عمّهٔ سه ساله ات ناله می زد و برای طفل شیرخوارهٔ جَدَّت می گریست. حال تنها گشتم، پسر جوانم در بیمارستان بستری است میخواهند او را عمل کنند در حالیکه او در حال فوت می باشد تُرا به پریشانیِ عمه جانت حضرت زینب سلام الله علیها مرا از این پریشانی نجات بده.

پس از دو ساعت حرکت، به اصفهان آمدیم به بیمارستان رفتیم نزدیک اطاقش شدیم، دیدیم دمِ اطاق عده ای از دکتر ها و پرستارها و دیگران ایستاده اند در حالیکه بعضی ها گریانند با خود گفتم جوان مرده است، ولی وارد اطاق که شدم دیدم جوان روی تخت نشسته در حالیکه لیوان شیری می خورد چشمش به مادرش که افتاد گفت: مادر کجا رفته بودی؟ چکار کردی؟ گفت: چطور شد؟ گفت: در آن حال دیدم اطاقم بوی خوشی و روشنایی خاصّی پیدا کرد، چند نفر وارد شدند یکی از آنها برجسته تر بود، پیش آمد، دست مبارکش را روی سرم کشید و فرمود: بلند شو تو خوب شدی، مادرت شبهای چهارشنبه مهمان ماست و با عزاداری برای مادرمان و رفتار او موجب رضایت ما می گردد، حال آمده و مرا به جان مادرم قسم داده، من درِ خانه خدا وساطت کردم و خدا تو را شفا داد، بلند شو، تو هیچ مشکلی نداری. با مختصر دارو و خدماتی او را مرخّص کردند.

ص: ۱۵

مسجد مقدس جمکران جلوه گاه عنایات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و میعادگاهِ منتظران و حاجت مندان است.

با صد امید بر درِ این خانه آمدم ***اقرار می کنم که تو خوبی و من بدم

مردود تر ز من نبود بنده ای، ولی ***باور نمی کنم که تو مولا رَدم کنی

****

جوانی که قرار بود پاهایش را قطع کنند

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

آقای دکتر سعادت که یکی از افراد اطاق عمل بیمارستان آیت اللّه صدوقی می باشد، این قضیه را نقل می کنند که در زمان جنگ تحمیلی عزیزانی که در جبهه مجروح می شدند آنها را با هواپیما به شهرها و بیمارستانها انتقال می دادند منجمله بیمارستان صدوقی.

یک روز عده ای از عزیزان را به بیمارستان ما انتقال دادند طبق معمول گروه پزشکی آمدند و یکی یکی مجروح ها را معاینه و دستورات لازم را در پرونده اش ثبت می کردند و طبق دستور صادره وارد عمل می شدند تا به جوانی رسیدند که او از ناحیهٔ دو پا مجروح بود. اطباء متّحداً گفتند هر چه زودتر باید دو پایش را از زانو قطع کنیم وگرنه عفونت بالاتر می رود و مجبور می شویم از بالاترقطع کنیم. این موضوع را به او گفتند او قبول کرد و گفت راضیم به رضای خدا. بعد سؤال کرد چه موقع میخواهید عمل جراحی کنید؟ گفتند: فردا اول وقت، گفت: فردا چند شنبه است؟ گفتند: دو شنبه. گفت: برای سه شنبه عمل کنید، گفتند: عفونت بالاتر میرود باید بالاتر را قطع کرد، گفت: به مسئولیت خودم و نوشته داد. لذا روز سه شنبه خواستند او را به اطاق عمل ببرند، گفت: اول مرا به حمام ببرید، گفتند: آب برای زخمها ضرر دارد و اطباء اجازه نمی دهند. گفت: من هم به هیچ عنوان در اطاق عمل حاضر نمی شوم، هر چه با او صحبت کردند، حاضر نشد. مجدداً از او نوشته گرفتند و اجازه دادند، لذا همراه او، با برانکاه او را به

طرف حمام برد، از او سوال کرد که چه لزومی دارد که به حمام بروی، در حالی که اینقدر برای شما ضرر دارد؟ در جواب گفت: هر هفته روز های سه شنبه عازم مسجد مقدس جمکران می شدم، و قبل از حرکت غسل زیارت می کردم، می خواستم طبق هر هفته غسل کنم. او را در حمام بردم کمک کردم لباسهایش در آورد و گفت می خواهد بعد از غسل همانجا نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بخوانم. مرا بیرون کرد، پشت در صدای او را می شنیدم که می گفت آقا پاهایی که در خانه ات حرکت می کرد و با شما درد دل می کرد میخواهند از بدنم جدا کنند تو را به آن آبله های پاهای عمه جانت حضرت رقیه سلام الله علیها اگر صلاح می دانی از خدا شفای مرا بخواه، از اینکه پاهایم را می بُرند ناراحت نیستم، از اینکه دیگر نمی توانم در خانه ات را ه بروم و برای مادرت و جد بزرگوارت ناله بزنم ناراحتم. از صدای نالۀ او هر کس از آنطرف عبور می کرد، از سوز ناله او می ایستاد. پشت درِ حمام جمعیت ایستاده بودند و به ناله های او گوش می دادند همه با گریه، برای او دعا می کردند. بعد از دقایقی، دیگر صدایی نیامد همه ناراحت شدند و گفتند شاید از دنیا رفته، به در زدند و خواستند در را باز کنند نتوانستند، بعد از چند دقیقه جوان در را باز کرد و دوان دوان دوید به طرف اطاقش و درخواست کرد که لباسهای شخصی مرا بیاورید گفتند: چطور شد؟ پاهایش را نشان داد، پاهایی که مجروح بود، بدون هیچ گونه زخم و دردی سالم شده بود، گفت: با گفتن یا بقیهاللّه خوابم برد و در عالم خواب، خدمت آقا حجه بن الحسن شرف یاب شدم، به من فرمودند: تو زائر و میهمان شب های چهارشنبه من هستی، ما کسی که رفتار و کردار و گفتار و اعمالش برای ما باشد، اگر در گرفتاری از ما درخواستی داشته باشد، حاجت او را از خدا درخواست می کنیم.

ص: ۱۷

خوشا به حال کسی که رفتار، نگاه، حجاب و اعمالش مورد رضایت خدا و اهل بیت باشد، زود به حاجت میرسد. لذا لباس های خود را گرفت و گفت میخواهم به جمکران بروم و از آقا تشکر کنم.

با صد امید بر در این خانه آمدم...

تو که درد آشنای اهل دردی*** تو که دست کسی را رد نکردی

بگو حالا که دل هامان شکستی*** دلت می آید آیا برنگردی؟

****

آیین دست های شما مهربانی است*** این دست ها کرامتشان آسمانی است

خورشیدی و ماه، ریزه خورِ سفرهٔ تو اَند*** آوارهٔ محبت تو کهکشانی است

تقویم کل سال ، برایم سه شنبه است*** این روزها هوای دلم جمکرانی است

****

بچه ای که دستش از نخاع قطع بود

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

شب شهادت یکی از ائمه علیهم السلام بود که مصادف با شب چهارشنبه بود. لذا عدهٔ زیادی آمده بودند دفتر که به جمکران مشرّف شوند. یک ماشین تکمیل شد. این بندهٔ حقیر افتخار خدمتگزاری آنها را پیدا کردم. در بین راه یکی از دوستان، آقائی که با فرزند شش یا هفت ساله آمده بودند به من نشان داد و گفت او مورد عنایت آقا در مسجد مقدس جمکران قرار گرفته است از او سؤال کن. لذا پهلوی او نشستم و از او سؤال کردم او چنین گفت: که فرزندم بر اثر تصادف دست راست او نخاع هایش قطع شد و دستش هیچگونه حرکتی نداشت، تمام هستی ام را

خرج کردم، چندین بار در بیمارستانها در اطاق عمل رفت ولی نتیجه ای نداشت، متحداً اطباء گفتند باید صبر کنیم تا به سن ۲۵ سالگی برسد و قدرت عمل سنگین را داشته باشد تا جراحی شود البته هفتاد درصد احتمال خوب شدن دارد. آوردیم او را در خانه، مدرسه هم می رفت و با این امید که انشاءاللّه در آینده خوب شود.

روزی به یکی از دوستانم برخوردم، از من سؤال کرد که چرا پریشانی؟ قضیه را برای او گفتم، او گفت: شما که همه کاری انجام داده اید این کار را هم انجام بده. ما بی کس نیستیم ما امام زمان را داریم که چاره بیچارگان است. و آن اینکه روزهای سه شنبه کاروان هایی به مسجد مقدس جمکران می روند عده ای گرفتار به زیارت آن بزرگوار رفته و از وجود با برکتش حاجت روا می شوند. شما هم این هفته فرزندت را به جمکران بیاور و از آقا شفای او را بخواه انشاءاللّه نتیجه می گیری. از این پیشنهاد خیلی خوشحال شدم و امیدوار، سه شنبه با همین کاروان به جمکران رفتیم. گفتم: پسرم امروز می خواهم یک حرف راستی را به شما بزنم و آن اینکه دست تو تا وقتی که قدّ آقاجان هم بشوی همین طور است چند مرتبه در اطاق عمل رفتی، دستت را شکافتند، نتیجه نداشت. ولی امروز تو را به اینجا آورده ام پیش یک آقای دکتری که نه سوزن می زند و نه دستت را پاره می کند با یک نگاه که میکند دستت خوب می شود.

این آقای دکتر،مادری دارد که به او خیلی علاقه دارد، باید مثل بعضی وقت ها که از من چیزی می خواهی و می گویم نه، پا بر زمین میزنی و گریه میکنی و درخواست میکنی تا بگیری همانگونه عمل کن، و آقا را به جان مادرشان قسم بده تا آقا بیاید و تو را خوب کند. اگر از اینجا رفتیم و آقا نیامد برای همیشه دست

تو همین طور است.

او را تنها گذاشتم و جای دیگر مشغول دعا و زیارت شدم. وقت برگشتن شد، آمدم دیدم چنان گریه می کند و عده ای اطرافش ایستاده اند و در اثر گریه های او گریه می کنند، او هم پا زمین می زند و میگوید آقا دکترا جانِ مادرت مرا خوب کن آخه بچه ها در مدرسه مرا مسخره می کنند می خواهم لباس بپوشم نمی توانم آقا بیا آقا بیا. او را بغل کردم و با ناراحتی و گریه شدید به طرف ماشین حرکت کردم. گفت: کجا می روی آقای دکتر هنوز نیامده،من نمی آیم. گفتم: انشاءاللّه هفته آینده، دیگر از آمدنش گذشت.

در حالیکه گریه می کرد خوابش برد، آمدیم اصفهان او را در جایش خواباندم و خود نیز خوابیدم طولی نکشید از صدایش بیدار شدم و دیدم با دو دست حرکت و بازی میکند همینکه دید بیدار شدم دوید به طرف من و گفت: بابا ببین دستم خوب شد، آقای دکتر دستم را خوب کرد. پرسیدم چه شد؟ گفت: یک آقایی در خواب آمد و گفت تو دیشب میهمان ما بودی و مرا به حق مادرم قسم دادی من درِ خانه خدا وساطت کردم و تو شفا یافتی بعد از آن روز روزهای سه شنبه می گوید من امروز مدرسه نمی روم میخواهم بیایم از آقای دکتر تشکر کنم، آیا من این معرفت را دارم که از آقا تشکر این همه نعمت را به جا آورم.

مسجد مقدس جمکران دارالشفای دردمندان و بیچارگان آقا حجه بن الحسن العسگری می باشد.

آتش سوزی و مشهدی حسنِ نابینا در عرفات

یا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

در سفری حدمت حجه الاسلام حاج میرزا علی عابدی اهل خوراسگان بودم. ایشان حمله دار و موقع حج واجب خدمتگزار زائرین بود. روزی برایم تعریف کردند که در سال ۶۸ که در عرفات آتش سوزی شد و عده ای از زائران

طعمه آتش قرار گرفتند بین زائرانِ من، یک نفر نابینا بود به نام مشهدی حسن که با چند نفر از بستگانش آمده بود. وقتیکه آتش گرفت چادرِ ما وسط آتش قرار داشت. عده ای از چادر بیرون بودند و عده ای که داخل بودند به بیرون فرار کردند. ولی باز هم چند نفر گرفتار شدند. پس از خاموش شدن کامل آتش، هر کسی به هتل های خود رفت و پس از ۲۴ ساعت هر کس به محل خودش رفته بود، هر کس نبود طعمه آتش قرار گرفته بود. من جمله مشهدی حسن. هر چه گشتند نبود نا م او را جزو سوخته شدگان اعلام کردند. پس از دو روز یک ماشین کنار درب هتل توقف کرد و مشهدی حسن از آن خارج شد. پرسیدند کجا بودی؟ گفت: داخل هتل شوید تا بگویم. همه زائرین جمع شدند و او چنین گفت: وقتی آتش چادر را فرا گرفت بستگانم را یکی یکی صدا زدم جوابی نشنیدم مدیر و کارمندان را صدا زدم مرا نجات دهید، اما خبری نشد، نام هر کس را که صدا زدم جوابی نشنیدم، فهمیدم کسی نیست بلند شدم از روبرو رفتم به شعله برخوردم برگشتم از پشت سر حرکت کردم حرارت احساس کردم، طرف راست را ادامه دادم باز به آتش رسیدم به طرف چپ رفتم باز هم آتش بود. متوجه شدم همه اطرافم آتش است. از همه جا و همه کس نااُمید شدم لذا دو دست روی سر نهادم و آقا و مولایم را صدا زدم « یا بقیه اللّه ادرکنی!» لحظه ای نگذشت، بوی بسیار خوشی را استشمام کردم و با صدای بسیار زیبایی، شنیدم که فرمود: مشهدی حسن تنهایت گذاشتند، دستت را به من بده چند قدم که رفتم بین عده ای قرار گرفتم، سفارش مرا به شخصی کردند و مرا به او سپردند او کمک کرد تا اعمالم را انجام دادم و گوسفندی برایم کُشت.

امروز آن شخص از من پرسید: می خواهی پیش رُفقایت برگردی؟ گفتم: بله.

ص: ۲۱

بدون اینکه از من سؤال کند که نام کاروان چیست یا اهل کجایی، مرا سوار ماشین کرد و به اینجا آورد و گفت اینجا هستند و این هم هتل شماست.

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی*** دل بی تو به تنگ آمد وقت است که باز آیی

دائم گل این بُستان شاداب نمی ماند*** دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

****

تشرف در عرفات

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

جوانِ دانشجوی مسلمان و متدیّن از خانواده مذهبی از بستگان، جهت ادامهٔ تحصیل به امریکا، در یکی از ایالات مشغول تحصیل شد. پس از مدتی با یک دختر مسیحی آشنا شد و پیشنهاد ازدواج کرد و قبول کردند گفت: من مسلمانم باید اسلام اختیار کنی، قبول کرد لذا او مسلمان شد و با هم ازدواج کردند. روزانه دو ساعت برای او کلاس گذاشته بود و از برنامه های اسلام برای او سخن می گفت تا به بحث امامت رسید و جوان گفت: ما دوازده امام داریم که یازده نفر از آنها به شهادت رسیده اند. و یکی از آنها زنده است. وقتی شنید که یکی از آنها زنده است، گفت: بگو بدانم در کدام کشور و در کجا زندگی می کند؟ دوست دارم او را ببینم و از زبان او حقایق را بشنوم. جوان گفت: او در پسِ پردهٔ غیبت است. در جواب گفت: کسی که در پردهٔ غیبت باشد و کسی او را نبیند و نتواند از او سؤالی بکند چه فایده ای دارد و چه سودی برای امتش دارد. گفت: همین قدر می دانم هر کسی هر کجای این عالم گرفتار شود و او را صدا بزند و با یکی از نامهایش، او را بخواند، می آید و مشکل او را حل می کند و چند

نام آقا را به او یاد داد، منجمله: یا بقیه اللّه . گفت: من از این نام خیلی خوشم آمد در این رابطه بیشتر صحبت کن تا آنجا که در توان داشتم برایش گفتم.

زمان حج فرا رسید. گفتم: یکی از اعمال دین ما، حج است. که حتماً امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان حج در عرفات هستند. گفت: مرا ببر. قبول کردم. به مکه رفتیم سپس به عرفات، مشعر و مِنا رفتیم. آنجا جمعیت فوق العاده ای بود به طوریکه اختیار راه رفتن دست خود ما نبود. در حالیکه موج جمعیت ما را از این طرف به آن طرف می بُرد دستش از دستم رها شد و جمعیت مرا از یک طرف و او را از طرف دیگر بُرد. او را گُم کردم خیلی پریشان شدم و هر چه صدا زدم خبری نشد. با پریشانی گوشه ای نشستم با خود گفتم خدایا چه کنم اگر پیدا نشود جواب پدر و مادرش را چه بگویم. او زبان نمی داند، چنین جمعیتی تا به حال ندیده ممکن است از ترس و فشار جمعیت زیر دست و پا آسیبی به برسد یا تلف شود. یک لحظه به ذهنم آمد شاید همسفر هایمان که او را می شناختند او را ببینند و ببرند زیر چادرمان. لذا رفتم به طرف چادر، آنجا هم خبری نبود. فوق العاده ناراحت زیر چادر نشستم در حال پریشانی و ناراحتی یک وقت دیدم پردهٔ چادر عقب رفت و همسرم وارد شد و مرا صدا می زند که بیا بیا از این آقا تشکر کن دویدم گفتم از کدام آقا، باهم از چادر بیرون آمدیم کسی نبود، پرسیدم چه کسی؟ گفت: آقایی که مرا به اینجا آورد. زمانی که دستم از دست تو جدا شد خیلی وحشت کردم و هر چه شما را صدا زدم خبری نشد. از ترس قلبم در حال ایستادن بود در همان حال به یادم آمد که گفتی امام دوازدهم زنده است و هر کجای دنیا که گرفتار شویم دست روی سر نهاده و یکی از نامهای او را می بریم او می آید و ما را از گرفتاری نجات می دهد. لذا دو دستم را روی سرم گذاشتم و نامی را که

خیلی به آن علاقه مند بودم نام بُردم. یک صدای ملیحی شنیدم که با زبان خودم نام مرا صدا زدند و فرمودند: پشت سر من بیا. چنین کردم و دیدم از هر طرف که می روند راه بر ایشان باز می شود و بدون هیچ

مشکلی عبور می کند. تا اینجا رسیدیم به من فرمودند: اینجا چادر شماست. همسرت زیر چادر در انتظار شماست. به من ثابت شد که دین شما عالی است و امام شما هم مشکل گشای مردم است.

فدای آن کسی که پیرو امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است تا هر وقت از او مددی بخواهد به او کمک رساند.

ای امیر عرفه، دست من و دامانت ***جان به قربان تو و گردش آن چشمانت

******

تشرف در هنگام روضه حضرت زهرا سلام الله علیها

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

مرحوم حضرت حجه الاسلام منصور زاده که از منبریهای طراز اول استان اصفهان بودند فرمودند: یک روز با خود گفتم افتخارم این است که نوکر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستم و خود را جزو سربازان آن بزرگوار به حساب می آورم و پس از یک عمر نوکری و روضه خوانیِ امام حسین علیه السلام و مادرشان حضرت زهرا سلام الله علیها ولی هنوز افتخار دیدار آقا را پیدا نکرده ام چه کنم به فکرم رسید که مردم جهت حاجتشان به مسجد مقدس جمکران می روند، من که حاجتم دیدار خودشان است. لذا به مسجد مقدس جمکران رفتم و در قنوت نماز با حال توجه می گفتم اللّهم ارزقنی زیارت حجه بن الحسن روحی له الفداه. مدتی کارم این بود و با توجه به اینکه هر روز شُعله عشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دلم افزونتر می شد، شبهای دیگر هم در دل شب زیر آسمان همان نماز و همین ذکر را انجام

می دادم تا یک شب در عالم خواب شرف یاب شدم خدمت بزرگی، به من فرمود: برو در مجالس امام حسین علیه السلام تا به حاجتت برسی. پرسیدم: کجا و چه وقت؟ فرمود: زمانی که روضه خوان، روضهٔ حضرت زهرا سلام الله علیها را می خواند.

دو روز بعد شخصی آمد و از من دعوت کرد که پنج روز روضه دارم و می خواهم شما یکی از گویندگان باشید. قبول کردم. طبق معمول روز پنجم متوسل به حضرت زهرا سلام الله علیها شدم. روبروی منبر ایوانی بود که دو نفر از رفقا با فاصله نشسته بودند. همینکه وارد روضه شدم و نام حضرت زهرا سلام الله علیها را بردم، متوجه شدم که در ایوان بین آن دو نفر، آقایی بسیار با عظمت نشسته و شال سبزی به گردن دارد و روضه که می خوانم که حضرت را بین در و دیوار گرفتار کردند و محسن او را شهید کردند دیدم آن بزرگوار آنچنان اشک می ریزد و به صورت می زند و ناله مادر مادر می کند. با خود گفتم: از منبر که پایین آمدم میروم و دست او را می بوسم و از او درخواست می کنم که در حقم دعا کند، همین که پایین آمدم و به طرف ایوان رفتم ایشان را ندیدم از آن دو نفر سراغ گرفتم گفتند کسی اینجا ننشسته بود ما کسی را ندیدیم. متوجه شدم که آقا و مولا-یم بوده است. حالم بد شد و از هوش رفتم، مرا بهوش آوردند که چه شده، گفتم: آقا حجه بن الحسن العسکری اینجا تشریف داشتند و در مصیبت مادرشان حضرت زهرا سلام الله علیها گریه می کردند.

بیا با هم خدامان را بخوانیم ***به حق مادرت زهرا سلام الله علیها بخوانیم

کنار علقمه این جمعه مولا ***به جای ندبه عاشورا بخوانیم

******

ص: ۲۵

دختری که انگشتر نامزدی اش گُم شده بود

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

دلیل بر اینکه آقا صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در همه جای عالم و در همه اوقات شبانه روز تشریف دارند و هر کس به وجود مقدس شان متوسل شود جواب می دهند. یک هفته در ماشین جمکران راجع به عنایات و کرامات آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و از امدادهای غیبی آن بزرگوار برای زائران صحبتی داشتم که در گرفتاری ها هر کجا به آن عزیز متوسل شوید از وجودشان بهره مند خواهید شد.

چند هفته بعد دختر خانمی که از محارم من است، به من گفتند: آنچه درباره آقا گفته اید صحیح است، چون من با توسل به ایشان به حاجتم رسیدم. سؤال کردم ممکن است قضیه را بیان کنید. چنین گفت: مدتی قبل با جوان متدینی ازدواج کردم در حالِ نامزدی هستیم، صبح جمعه گذشته نامزدم از من دعوت کرد که چون امشب میهمان دارند من هم آنجا باشم، قبول کردم و رفتم. شبِ میهمانی برقرار شد. حدود ساعت ۱۲ شب قرار شد مرا به منزلمان برسانند، به همین منظور تا درب منزل همراهی ام کردند و برگشتند. من داخل منزل شدم، همه خواب بودند، وارد اطاقم شدم جهت استراحت و ناگهان متوجه شدم که انگشتری نامزدی ام در دستم نیست. با توجه به اینکه سر سفرهٔ شام در دستم بود. خیلی پریشان شدم از اینکه یکی انگشتری نامزدی ام نیست و دیگر اینکه آیین بخت که اگر آسیبی به آنها برسد بسیار حرف و ناراحتی ایجاد می شود. غیر از مادیات آن، متحیر بودم که چه کنم. آیا پدر و مادرم را صدا بزنم، این وقتِ شب چه کنم یک لحظه به ذهنم آمد که شما گفتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گره گشا است. رفتم وضو گرفتم سجاده پهن کردم، ایستادم به نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در حالی که اشکم

سرازیر بود. بعد از نماز سر به سجده نهادم و آقا را به پریشانی عمه جانشان قسم دادم که مرا از این پریشانی نجات دهند اگر پدر و مادر و دیگران مطلع شوند اول ناراحتی هاست. پدر و مادری که با چه ناراحتی ها مرا به این مرحلهٔ زندگی رساندند مشکلات برایشان ایجاد خواهد شد. در همان لحظات در عالم خواب و بیداری، بزرگواری به من فرمود: بلند شو و برو به درِ منزل. با خود گفتم: این وقت شب حتماً خیالاتی شده ام و راه خودم را ادامه دادم. این مرتبه آقا را به آن گوشواره شکسته مادرشان قسم دادم و نالیدم و از آن عزیز نجات طلب کردم. باز آن مسئله هر چه بود، تکرار شد، و همان شخص با حالت ناراحتی به من فرمود مگر نگفتیم برو دم در.

این بار بلند شدم و رفتم. درب را باز کردم و وارد کوچه شدم. ترس و وحشت مرا فرا گرفته بود، سریع برگشتم و باز سر سجده و ناله گریه ام را شروع کردم و این بار آقا را به عمه کوچکشان حضرت رقیه سلام الله علیها و پریشانی او در خرابه شام قسم دادم که برای بار سوم آن مسئله تکرار شد ولی آن شخص با عصبانیت فرمود: مگر نمی گوییم برو دمِ در. این بار با امیدواری و با آرامش کامل وارد کوچه شدم، ایستادم و اطراف را نگاه کردم، دیدم

چند قدم آنطرف شیء ای می درخشد جلو رفتم دیدم انگشتری خودم است. برداشتم و خیلی خوشحال شدم و مجدداً آمدم سر سجاده ام به عنوان تشکر از وجود مقدسش انجام وظیفه کردم.

ما پی نبرده ایم تو را آن چنان که هست ***کاری نکرده ایم به قدر توان که هست

کاری برای آمدن تو نکرده ایم ***اما برای نذر قدوم تو جان که هست

******

جوانی که چشمهایش را از دست داده بود

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

قبل از اینکه مسجد مقدس جمکران اینقدر وسیع شود حدود سال ۱۳۷۰ مسجد یک درب کوچکِ چوبی وسطِ حیاط باز می شد به زمین وسیعی که در بسته بود. ولی بعضی می گفتند: حضرت را دیده اند که یکبار از این در عبور فرموده اند. لذا بعضی ها پشت این در نماز میخواندند. بندهٔ حقیر نیز نزدیک آن در مشغول نماز می شدم. آن زمان حاج آقا خورشیدی دعای توسل می خواندند. همینکه دعا تمام می شد، و مردم در حرکت جهت برگشتن بودند. صدای ناله جانسوزی از طرف یک زن جوان از کنار این در به گوش می رسید، که هر شنونده ای را متوقف وگریان می کرد. این برنامه هر هفته ادامه داشت. یک هفته یکی از دوستانم با همسرش با من همسفر شدند و آمد جهت نماز در همان محوطه. نماز خواندیم و همسر ایشان کنار آن در به نماز ایستاد. وقتی که دعا تمام شد دوستم به من گفت: وقت گذشته، بهتر است برویم. من گفتم کمی صبر کنید حالا صدای جانسوزی می آید. چند دقیقه گذشت و صدای آن دل سوخته به گوش رسید. پس از چند دقیقه حرکت کردیم، دوستم گفت: این ناله و سوزِ این خواهر آنچنان مرا پریشان کرده که در نماز خودم چنین حالی نداشتم. به اصفهان برگشتیم. فردای آنروز دوستم تلفن کرد و پرسید میدانی این ناله از آنِ کیست و علتش چیست؟ گفتم: نمی دانم. گفت: خانمم از مادرِ آن زن سؤال کرده بوده که چه مشکلی دارد که اینطور ناله می زند؟ گفته یک سال قبل با جوانی ازدواج کرده چند ماه بعد مسافرت می روند تصادف می کنند و بر اثر حادثه شوهرش از هر دو چشم نابینا می شود. برای درمان همه جا رفته اند حتی خارج

از کشور، تمام زندگی را فروختند و خرج کردند ولی هیچ گونه اثری نداشته است. لذا مدتی است شبهای چهارشنبه دست او را گرفته و به این مکان مقدس می آورد. یک گوشه می نشیند و به نماز و دعا می پردازد. همینکه دعا تمام می شود او به تنهایی به پایین این در می آید و توسلاتی پیدا می کند برای شفای چشمهای شوهرش.

چند هفته ای این مسئله ادامه داشت. وقتی صدای نالهٔ او را می شنیدم برای چشمهای شوهرش دعا می کردم. تا مدتی که دیگر صدای ناله او شنیده نشد و چند هفته گذشت و دیگر صدایی نیامد. آن دوستم با همسرش یک هفته آمده بودند به او گفتم مدتی است دیگر صدای نالهٔ آن زن نمی آید. شب برگشتیم اصفهان، هنوز استراحت نکرده بودیم که تلفن زنگ خورد. گوشی را برداشتم، صدای دوستم را شنیدم که گریه می کرد، پرسیدم چه شده؟ گفت: خانمم در کتاب فروشی مسجد مقدس جمکران آن زن را دیده بود. به او التماس دعا گفته جهت حاجتی، و بعد در حقّ او دعا کرده بود که خداوند چشمهای همسرتان را به او برگرداند. در حالیکه اشک او جاری شده گفته: آقا عنایت کرده و چشمهای همسرم را برگردانده است و جوان بسیار مؤدّب و زیبایی را به من نشان داد که ایشان همسرم است با چشمهای دُرُشت و بینا. گفتم: چه شد؟ گفتند: وقتی برگشتم از نماز، چند قدمی داشتم که به او برسم. او مرا دیده بود، پیش آمد و گفت: همسرم آقا عنایت کرد و چشمهایم را شفا داد. گفتم: چگونه؟ گفت: در حالی که در سجده بودم و می نالیدم و آقا را به جان مادرش قسم می دادم و میگفتم آقا از اینکه چشم ندارم ناراحت نیستم از اینکه این دختر جوان با اُمید به زندگی، با من آمده است و حال باید عصا کش من باشد، ناراحتم.

تو را به چشم تیر خوردهٔ عمو جانت از خدا بخواه مرا شفا دهد، یک لحظه دستی به سرم کشیده شد و فرمود: «تو خوب شدی» بلند شدم کسی را ندیدم در حالیکه چشمهایم می دید.

مهدی ام من که مرا گرمی بازاری نیست***بهتر از یوسفم و هیچ خریداری نیست

ای که دائم به دعایی که ببینی رخ من ***تا که خالص نشوی با تو مرا کاری نیست

****

آیین دست های شما شما مهربانی است***این دست ها کرامتشان آسمانی است

تقویم کُل سال برایم سه شنبه است ***این روزها هوای دلم جمکرانی است

****

پیرمردی که در عرفات گُم شده بود

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

در سال ۷۲ سعادت پیدا کردم موقع حجّ تمتّع مشرّف به مکّه معظّمه شوم. در کاروان پیرمردی روستایی بود که او را استاد علی صدا می زدند. او دائم الذکر بود و حال خوش داشت.

در عرفات اذان صبح دیدم دم چادر نشسته و شدید گریه می کند. به او گفتم چه شده؟ به صورتش می زد و گریه امان صحبت کردن به او نمی داد. تا اینکه بالاخره به حرف آمد و گفت یکی دو ساعت قبل بیدار شدم وضع ناجوری داشتم از چادر بیرون آمدم و سریع به طرف سرویس بهداشتی رفتم چون فاصله

داشت با سؤال کردن به آنجا رسیدم پس از وضو گرفتن خواستم به چادر برگردم ولی متحیّر شدم که از کدام طرف باید بروم از هر طرفی می رفتم اشتباه بود. ناراحتی قلبی دارم که باید هر وقت آن حالت به من دست دهد فوراً قرصی بخورم.

بر اثر ناراحتی و پریشانی، همان حالت قلبی به من دست داد، فوق العاده ناراحت شدم که ممکن است با این وضع از حال طبیعی خارج شوم، کسی هم مرا نمی شناسد. لذا با حالت بیچارگی دو دست روی سر نهادم و متوسل به وجود مقدّس آقا و مولایم شدم، زیرا که او چارۀ بیچارگان است. لحظه ای نگذشت که صدای دلنشینی را شنیدم که فرمود: استاد علی چادرت را گم کرده ای؟ عرض کردم: بله. آقا فرمود: دستت را به من بده. دستم را گرفتند، چند قدمی راه آمدم که فرمود: اینجا چادر شماست. فکر کردم یکی از همسفریها است. داخل چادر شدم که متوجه شدم درست آمده ام. از چادر بیرون آمدم تا تشکر کنم و ایشان را به چادر بیاورم پذیرایی کنم ولی کسی را ندیدم. حال متوجه شدم آقا صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده اند، همان عزیزی که نجات دهندۀ گرفتارها هستند.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف راهنمای گمشدگان و پناهندگان است.

وَالشّمس، که بی روی تو من حیرانم ***وَالفجر، که بی وصل تو در بحرانم

وَالّیل ، که بی موی تو روزم تاریک***وَالعصر، که بی عشق تو در خسرانم

****

ای امیر عرفه دست من و دامانت***جان به قربان تو و گردش آن چشمانت

ای امیر عرفه بر سر راهت گردم ***گر بیایی به خدا دور سرت می گردم

ص: ۳۱

طلبه ای که سرطان حنجره داشت

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از بستگان که در حوزه علمیه مشهد مشغول درس می باشد، گفت: با طلبه ای هم حجره بودم که به سرطان حنجره مبتلا بود، بسیار ناراحت بود و شب ها از درد سینه گریه می کرد و ناله می زد، تا صبح خواب نداشت.

روزی خدمت حضرت آیت اللّه العظمی میلانی رسیده بود و شرح حالش را به عرض رسانده و از ایشان در خواست دعایی، یا ذکری، یا دارویی کرده بود. آیت اللّه فرموده بودند: ما بی صاحب نیستیم، آقا داریم. عرض کرده بود که چه کنم؟ فرمود: متوسل به امام زمان ارواحنا فداه شو. سؤال کرده بود به چه طریق؟ فرمودند: چهل نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بخوان. پرسیده بود چهل شب بخوانم یا پی در پی؟ فرموده بودند: قصد این است که چهل مرتبه به آن بزرگوار متوسل شوید.

او می گفت: چون بسیار ناراحت بودم از شب جمعه شروع کردم و تا شب جمعه بعدی چهل نماز را تمام کردم. صبح جمعه اش قبل از اذان از حجره خارج شدم که به نماز جماعت برسم، دیدم وسط حیاط دو نفر ایستاده اند و چنان جذّاب و خوش سیما بودند که مرا شیفتۀ خود کردند.

نزدیک شدم، سلام کردم، جواب شنیدم، بعداً مرا با نامم صدا زدند و فرمودند: به برادرم خضر سلام کن. سلام کردم به من فرمودند: می خواهیم به زیارت جدّم آقا علی بن موسی الرّضا علیه السلام برویم، می آیی؟ عرض کردم بله آقا در خدمت آنها وارد ایوان طلا شدیم یک مرتبه متوجه شدم آن دو بزرگوار مانند دو نور وارد حرم شدند و ناپدید شدند به خود آمدم که در چه وضعی هستم. دیدم هیچ

ناراحتی ندارم.

خـدمت آیت اللّه میلانـی رسـیدم تا جریان را برای ایشان نقل کنم. قبل از اینکه شـروع کنم آقا مرا در آغوش گرفتنـد و چشـم هـای مرا بوسـیدند و اشک ریزان فرمودنـد: خوشـبختی است که توفیق زیارت آقا حجه بن الحسن العسـگری را پیـدا کرده ای. عرض کردم لحظه ای که در خـدمتشان بـودم و بـا نگـاهی مرا مورد لطف قرار دادنـد تمـام ناراحتیهـا از بـدنم بیرون رفت. می گفتم و هر دو اشک می ریختیم. اللّهمّ عجل لولیک الفرج

مسجد مقدس جمکران دارالشفای دردمندان است.

خوشا به حال هرآن کس که مبتلای رضاست*** تمام دار و ندار من از رضاست

مریض بستر عشقم شفا نمی خواهم ***که مرهم دلم از نسخهٔ و دوای رضاست

خدا عنان دل ما به دست تو داده*** امیر دام تو ، اما ز غیر آزاده

****

پدری که نذر می کند دخترش را به طلبه سیّد شوهر دهد

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از دوسـتانم به نـام حـاج علی آقا مافی e اهل قزوین بودنـد. ایشان هر شب چهارشـنبه، کاروان به زیارت مسـجد مقـدس جمکران می آوردند.

شب عیـدی بود که سه روز تعطیل بود. لـذا کاروان را بعد از زیارت مسـجد مقدس جمکران جهت زیارت شاهچراغ به شـیراز بردنـد، از حقیر دعوت کردنـد که در خـدمتشان بـاشم. بـاهم به شـیراز رفتیم در حرم دعای توسل توسط حاج آقا ثقفی مـدّاحِ کاروان برگزار شد. پس از دعا، آقایی به نام رفیعیان ساکن شیراز آمد

جلو و پرسید شما از جمکران آمده اید؟ گفتند: بله. گفت: به احترام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دوست دارم که میزبان شما باشم. قبول کردیم و به منزل ایشان رفتیم، در جمع این مطلب را تعریف کرد، که فرزندِ اولِ پسرم به نام زهرا در سن چهار سالگی به مریضی سختی مبتلا شد. به طوری که تلاش تمام متخصصین هیچ گونه اثری نداشت. شبی دکترش گفت: احتمالاً امشب آخرین شبِ عمر او خواهد بود.

پسرم با پریشانی بسیار از بیمارستان به طرف منزل حرکت کرد که در راه به یک مجلس روضه برخورد میکند. به آنجا می رود و روضه خوان، توسل به حضرت زهرا پیدا می کند، او بسیار گریه می کند و به حضرت عرض میکند: فرزندم دختر است و به نام شماست، اگر او شفا پیدا کند نذر می کنم بزرگ که شد او را به یکی از فرزندانِ شما که سربازِ فرزندتان، حجه بن الحسن العسگری هم باشد، شوهر بدهم و زندگی او اگر ضعیف باشد مُرفّه کنم.

فردا صبح که به بیمارستان می رود می بیند دکترها و پرستاران دور تخت دخترش ایستاده اند و با او صحبت می کنند و عدّه ای از آنها گریه می کنند. سؤال می کند که چه شده؟ می گویند یک مرتبه بچه که فقط ناله می کرد با صدای بلند صدا می زند بابا، «خانم دکتر رفت، بیا از او تشکر کن.» پیشِ او آمدیم و گفتیم که چه می خواهی؟ گفت: خانم دکتر آمد و بر روی سرم دست کشید و دستم را گرفت و گفت: تو خوب شدی، به بابا بگو نذر ما را فراموش نکنی، او خوب شده بود، طوری که همان ساعت او را مرخص کردند.

پسرم به تهران رفت و کارخانه ای تأسیس کرد و آنجا مشغول کار شد، دختر بچه اش بزرگ شد و به دانشگاه رفت، پدرش نذرش را به دخترش گفت ولی او

قبول نکرد و گفت: من می خواهم با مردی زندگی کنم که تحصیل کرده باشد، دکتر یا مهندس باشد غیر از روحانیون. هرچه که پدرش و دیگران با او صحبت کردند قبول نکرد. لذا مسئله را با یکی از علماء مطرح کردند. او این راه را به آنها گفت که او را به عقد یک سیّد روحانی در آورید با قید اینکه بعداً طلاق گیرد، و به هر کس که می خواهد ازدواج کند. دختر می پذیرد.

روزی پسرم از تهران که بر می گشت و در حال عبور از قُم بود، به مغازه ای رفت تا چیزی بخرد، همانجا طلبهٔ سیدی را می بیند که او هم قصد خرید داشت و به فروشنده گفت: حساب را بنویسید تا آخر برج که شهریه

گرفتم، پرداخت می کنم. طلبهٔ سید را صدا می زند و می گوید من حاجتی دارم که به تصمیم شما بسته است، اگر پیشنهاد مرا قبول کنی من هم، هر حاجتی داشته باشی و هر مقدار پول لازم داشته باشی نیاز شما را برطرف می کنم. طلبهٔ سید می پذیرد. باهم به تهران می روند و با خانواده و دخترش در میان می گذارد، همگی قبول می کنند.

دختر را به عقد سید طلبه در می آورند، اطاقی در اختیارش قرار می دهند، او سجاده اش را پهن کرده و از اول شب به نماز و گریهٔ شدید می پردازد. حتی شام و میوه برای او می برند و در کنار سجاده اش می گذارند ولی او لب نمی زند و بعد از یکی دو ساعت همچنان در همان حالت قرار داشت.

زهرا خانم وارد اُطاق می شود از او سؤال می کند شما چه مشکلی داری که اینگونه گریه می کنی؟ پدرم که به شما گفته هر چه می خواهی و هر مشکلی داشته باشی برطرف می کند، پدرم گفته اگر خانه بخواهید برای شما میخرد و مخارج ازدواج تان را هم میدهد، اگر چیز دیگری می خواهید بگویید تا فراهم

کند.

سید طلبه می گوید: ۴۰ شبِ چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران رفتم و از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همین ها را درخواست کردم و او پدر شما را برای من فرستاده تا خانه و زندگی برایم فراهم کند، زهرا خانم می گوید: پس دیگر چرا گریه می کنی؟ سید می گوید: دیشب چیز دیگری به خواسته ام اضافه شده، و برای آن درِ خانهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متوسل شده ام و گریه می کنم، زهرا خانم می گوید: آن چیست. حرفی نمی زند و می گوید همان کسی که پدر شما را فرستاده از این حاجت من هم خبر دارد و اگر صلاح بداند آن را هم حل خواهد کرد. زهرا خانم باز می پرسد: از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف میخواهی من همسر همیشگی شما باشم؟ می گوید: بله. و زهرا خانم با گریه قبول می کند و میگوید: همسری را که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برایم بفرستد معلوم است که عاقبتش بخیر است و فرزندانش صالح و سالم و از مروّجین دین و خدمتگزار مردم خواهد بود.

به نزد پدرش می رود و می گوید: من همین مَرد که عاشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است را می خواهم، و معلوم است که او فرستادهٔ آن حضرت است.

پدر پیشنهاد می کند که سِمَتی در کارخانه به دامادش بدهد ولی او قبول نمی کند و می گوید: آقا مرا به این زندگی رسانده است و من می خواهم درس طلبگی را ادامه دهم و مُبلِّغ اسلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشم. پدر قبول میکند و زندگی بسیار عالی و ماهیانه مبلغ قابل توجهی برای مخارجشان به آنها می دهد.

در همان لحظه ۲ پسر بچه حدود ۱۰ ساله را صدا زد و گفت اینها فرزندان آقا سید می باشند. او درسش را ادامه داده و فعلاً در حوزهٔ قم یکی از استادهای برجستهٔ حوزه می باشد.

ص: ۳۶

مرحوم کافی فرموده شب اول قبر چه گفتم

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از دوستانم به نام حاج اصغر عبد یزدان که علاقهٔ خاصی به حضرت بقیه اللّه الاعظم ارواحنا الفداه، و همینطور علاقه به حجه الاسلام کافی e داشت و از منبر و نوارهای ایشان بهره مند می شد.پس از شهادت مرحوم کافی، یک شب در عالم خواب خدمت ایشان شرفیاب می شود و با اینکه می دانسته شهید شده، سؤال میکند: که شب اول قبر چگونه است؟ ایشان توضیح می دهد.

دوباره از پُل صراط سؤال می کند، می فرماید: خیلی سخت است و با سختی زیاد باید از آن عبور کرد. سؤال می کند شما چطور رد شدی؟ فرموده بود به راحتی. دوباره پرسید: با این مشکلات چطور به راحتی رد شدید؟ آیا دعایی یا ذکری را گفتید؟ فرموده بود: بله. سؤال کرده بود: لطفاً بفرمایید چگونه و با چه ذکری توانستید به راحتی عبور کنید؟ فرموده بود: ذکر همیشگی را که در دنیا مدام می گفتم و آن ذکر یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی است. آنجا هم همین ذکر را گفتم و به راحتی عبور کردم.

خستگان عشق را ایام درمان خواهد آمد ***غم مخور آخر طبیب دردمندان خواهد آمد

بلبل شوریده دل را از خزان بر گو نناله ***می شود دنیا گلستان، غنچه خندان خواهد آمد

****

ای چارهٔ درخواستگان ادرکنی ***ای مونس و یار بی کسان ادرکنی

من بی کسم و خسته و مهجور و ضعیف*** یا حضرت صاحب الزمان ادرکنی

****

ص: ۳۷

ماشین در راه خاموش کرد و ماشینی رسید

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

در سال ۱۳۷۰ روز سه شنبه ای در کاروان خادم المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف عازم مسجد مقدس جمکران شدیم. در بین راه قرار شد مشرّف شویم امام زاده مشهد اردهال و بعداً به جمکران برویم. چون بعضی از هفته ها چنین می کردیم. نماز مغرب و عشا را آنجا بودیم و شام همانجا صرف شد سپس برگشتیم و در بین راه ماشین،موتور جام کرد و خاموش شد، وسط بیابان دسترسی به هیچ کجا نبود. هوا هم بسیار سرد بود و شب ها هیچ وسیله ای از آنجا عبور نمی کرد. لذا داخل ماشین شدیم و دعای توسل خواندیم و دست توسل به وجود مقدس آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بُردیم. به طوری که صدای یا بقیه اللّهِ زن و مرد، ماشین را به لرزه در آورده بود و می گفتیم: آقا میهمانهای شب های چهارشنبه ات، گرفتار شده اند، آنها را دریاب.

ساعتی گذشت از دور دیدیم روشنی چراغ ماشینی دیده می شود. نزدیک تر شد، یک اتوبوس خالی ایستاد در حالیکه راننده اش گریه می کرد، نامش سید عباس هاشمی بود. ماجرا را از او پرسیدیم، او در حالی که گریه می کرد گفت: کارم سرویس فلان کارخانه، در کاشان است، منزلم در ۲۰ کیلومتری اینجاست، خوابیده بودم که در عالم خواب به من فرمودند بیدار شو و به فلان مسیر برو، عده ای آنجا از میهمانهای ما در بیابان منتظرند، آنها را به جمکران ببر، مردان را می بوسید و می گفت شما از میهمانهای آقا امام زمان ارواحنا فداه هستید.

ص: ۳۸

آن شب یک شبِ کم نظیر بود. در تمام طول مسیر همه ناله می زدند و ذکر یا صاحب الزّمان بر لب داشتند. چرا که عنایت آقا را دیده بودند.

سید عباس ما را به مسجد مقدس جمکران و سپس به زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و از آنجا به اصفهان بُرد بدون گرفتن هیچ گونه وجهی و می گفت: شما سفارش شدهٔ آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستید.

آقا بقیه اللّه چارهٔ بیچارگان و درماندگان است، لذا هر کجا درمانده شدید، به وجود مقدس و بابرکت بقیه اللّه الاعظم متوسل شوید تا از غم نجات یابید.

صد قافله دل به جمکران آوردیم***رو جانب صاحب الزمان آوردیم

دیدیم که در بساطه ما آهی نیست*** با دست تهی، اشک روان آوردیم

******

ص: ۳۹

چطور ما به شما محل نمی گذاریم

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از دوستان که حاضر نشد نام او را ببرم، می فرمود: سالهایی است که توفیق و سعادت نصیبم شده به مسجد مقدس جمکران بروم یک حاجتی داشتم از محضر آن عزیز، و چند هفته ای بود که برای حاجتم اصرار و دعا می کردم. به حاجتم نرسیدم خیلی ناراحت شدم، در دلم و با خودم گفتم حضرت به من نگاهی نمی کند و به من لطف و مرحمتی ندارند. از این جهت برای رفتن به جمکران کمی سُست شدم.

شب جمعه ای از من و خانواده ام در ۱۰۰ کیومتری اصفهان به نام هرند، جهت عروسی دعوت کردند. ما رفتیم و شب را آنجا گذراندیم و فردا صبح برگشتیم. در بین راه در حالیکه سرعت ماشین بیش از حدّ مجاز بود مانع کوچکی پیش رو بود، خواستم سرعت را کم کنم که نشد، متوجه شدم ترمز ماشین بُریده در حالیکه سرعت زیادی داشتم آقا را صدا زدم. امدادهای غیبی آقا و برنامهایی که در چنین حالاتی راننده انجام می دهد تا ماشین کم کم از سرعتش کاسته شود تا توقف کند، انجام دادم، بدون هیچ مشکلی ماشین توقف کرد کنار جاده و ایستاد. از ماشین بیرون آمدیم و بدون اینکه آثار ناراحتی داشته باشیم ایستاده و در فکر بودیم که چه کنیم، دیدیم آنطرف خیابان تریلی توقف کرده و راننده آن آمد پیش ما و سؤال کرد که کاری دارید؟ آیا مشکلی هست؟ با اینکه تعجب کرده بودم که از کجا فهمیده ما مشکل داریم گفتم: بله. او ماشین را امتحان کرد و رفت جعبه آچار و لوازمات را از داخل ماشین خودش آورد و حدود یک ساعت زیر ماشین بود تا کاملاً درست کرد و تحویل داد. من خیلی خوشحال شدم از او تشکر کردم و هر چه خواستم به او مبلغی پرداخت کنم، قبول نکرد.

هفتهٔ بعد شب چهارشنبه که به قم مشرّف شدم قبل از آنکه به جمکران بروم به مناسبتی منزل یکی از مراجع رفتم، یکی از آقایانی که در آنجا کار می کرد به من فرمود: می خواستم به شما تلفن کنم ولی خوشبختانه شما را دیدم. شب قبل در عالم خواب،بزرگی را دیدم که به من فرمودند: به فلانی بگو چطور ما به شما محل نمی گذاریم و به شما لطف نداریم، ماشین را در برگشت از هرند، با آن سرعت حادثه آفرین، ما آن را متوقف کردیم، رانندهٔ تریلی را ما فرستادیم، مگر می شود کسی به ما متوسل شود یا شب های چهارشنبه به خانهٔ ما بیاید، موقع نیاز، به او و گرفتاریهایش، بی تفاوت باشیم. لذا آقا خود را بدهکار کسی نمی گذارد، هر کس یک قدم به طرف آن عزیز بردارد آن بزرگوار چندین قدم بطرف آن شخص می آیند.

و به یاد این جمله حضرت افتادم که می فرمایند:

ص: ۴۰

مادر مراعات حال شما اهمال و سستی نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی کنیم، لذا با اشتیاق بیشتر از قبل، به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، هرهفته، ساعت شمار هستم که شب چهارشنبه فرا رسد و راهی مسجد مقدس جمکران شوم، آن مکان مقدسی که رابطه است بین عاشقان و گرفتاران با امام زمان ارواحنا فداه

جوانی که از راه رسید و زائران را از مرگ نجات داد

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یک شب چهارشنبه در جمع زائرین بودم و همه منتظر ماشین بودیم همینکه از راه رسید همه سوار شدند. رانندهٔ ماشین یک شخص حدود پنجاه ساله و قامتی رنجور و ناتوان داشت.

حرکت کردیم و از میمه رد شدیم و ماشین پنچر شد، راننده در پارکینگ جاده توقف کرد و خواست لاستیک ماشین را عوض کند ولی نمی توانست. جوانی آنجا بود، جلو آمد و گفت: اجازه می دهید شما را کمک کنم؟ گفت: بله. در عرض چند دقیقه لاستیک ماشین را به تنهایی تعویض کرد و آمادهٔ حرکت شدیم. آن جوان گفت: ممکن است مرا با خود ببرید؟ قبول کردیم، او آمد جلو و کنار راننده نشست، کمی که جلوتر رفتیم راننده خیلی خسته و پریشان به نظر می رسید آن جوان به او گفت: من می توانم رانندگی کنم، می خواهید کمک کنم؟ او قبول کرد، جایش را عوض کرد و گفت: من به بوفه می روم و کمی استراحت می کنم، به پلیس راه دلیجان که رسیدیم مرا صدا بزن تا بروم و دفترچه را ساعت بزنم.

به دلیجان رسیدیم، آن جوان که رانندگی می کرد به یک نفر از مسافران گفت برو و راننده را صدا بزن. وقتی که او رفت صدای یاعلی او بلند شد همه برگشتند، صدا زد او مُرده. پلیس را خبر کردند، آمد وارد صحنه شد سراغ آن

جوان را گرفت هر چه گشتیم، او نبود. در آن لحظه دیدیم که پلیس گریه می کند. از او پرسیدیم چه شده است؟ آیا راننده از اقوام شما هستند؟ گفت: نه ، آن جوان که رانندگی می کرد فرستاده آقا می باشد، مدتی قبل هم مشابه این اتفاق را داشتیم که ماشین جمکران و زائران آن از مرگ حتمی نجات یافتند.

آمبولانس خبر کردند و او را بُردند و پس از ساعتی از طرف آن شرکت راننده ای آمد و ما را به جمکران رساند. اگر امدادهای غیبی آن حضرت نبود آن راننده درحال رانندگی از دنیا می رفت و چه بر سرِ مسافران و دیگران می آمد خدا می داند.

اینجا تجلّی گاه صاحب الزمان است*** اینجا پذیرای همان جان جهان است

چشمان عشاق از فراقش اشکبار است ***از عشق مولا ناله بر پا و فغان است

****

با لطف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف زائرین از غذای فاسد استفاده نکردند

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یک هفته آقای حاج اکبر قاسمی یکی از مدیران،که سالهاست خدمتگزار زائرین مسجد مقدس جمکران می باشد. از حقیر دعوت کرد که این هفته با ایشان باشم، رفتم در مغازهٔ ایشان، در جمع زائرین بودم، ماشین نبود، معمولاً ساعت ۲ بعدازظهر کاروانها حرکت می کنند، ساعت ۲/۵ شد که راننده تلفن کرد که ماشین خراب شده، و هر چه که تلاش کردم نتوانستم آن را آماده کنم و نمی توانم بیایم. حاج اکبر به دیگری تلفن کرد، او گفت از خارج از شهر هستم تا نیم ساعت دیگر می رسم. به دیگری تلفن زدند او قبول کرد و گفت: حرکت کردم ولی هیچ کدام تا ساعت ۳/۵ نیامدند. عده ای از مسافران رفتند آن تعداد هم که ماندند به خاطر اینکه ماشین نصف بود و مشکل ایجاد می شد، حاج اکبر

گفتند شما هم بروید و پنجشنبه می رویم که شبِ جمعه را آنجا باشیم. وقتی همه رفتند در همان لحظه هر دو ماشین رسیدند.

از طرف دیگر شام زائران را مردم بانی می شونـد، آن هفته هم یک نفر بانی بودکه دو روز قبل مقـداری مرغ و برنج و روغن، پیشِ حـاج اکبر می آورد و می گویـد اینهـا را برای زائران جمکران غـذا تهیه کنیـد. ایشـان هم قبول میکننـد و پیش آشپز می برنـد، آشپز می گویـد این مرغها کمی بو می دهنـد و کمی رُب و ادویه جات بیشتر مصـرف میکنم تا رفع شود و همین کار را می کنند. نهار را آماده کرده و آورده بودند در مغازه تا ببرند جمکران.

سه نفر از پرسـنل شـهرداری که نظافت آن خیابان را به عهـده دارند، روزهای سه شـنبه از حاج اکبر نهار میگیرند، آن روز هم طبق همیشه آمدند و غذایشان را گرفتند و رفتند. بعد از قضـیهٔ لغو شدن سـفر، حاج اکبر غذاها را به آشپزخانه بُردند تا پنجشنبه از آنها نگهداری شود.

روز پنجشـنبه صـبح یکی از آن سه نفر پرسـنل شـهرداری آمد پیش حاج اکبر و گفت: این چه غذایی بود که به ما دادی و آن روز بعـد از خوردن غـذاها هر سه نفر مسـموم شدیم و فوق العاده حالمان بَد شد، به طوری که مردم اورژانس خبر کرده و مارا به بیمارستان بُردند. بعد از دو روز من کمی بهتر و مرخّص شدم ولی آن دو نفر هنوز در بیمارستان هستند، و یکی از آنها حال بسیار بدی دارد که ممکن است تلف شود.

آنجا بود که متوجه شـدیم در خراب شدن و دیر کردن ماشـینهای حمل مسافر چه حکمتی وجود داشت و اگر تنها یکی از آن ماشینها رسیده بود و سفر به جمکران انجام می شد، چه تعداد (حدود ۵۰ نفر) از مسافران از آن غذاهای

ص: ۴۳

فاسـد مصـرف می کردند. و در بیابان مسـموم می شدند خدا می داند چه فاجعه ای پیش می آمد. هیچ چیز در این کار حاکم نبود مگر لطف و مهمانـدوستی امـام زمـان عجـل الله تعالی فرجه الشـریف.بعد از آن غـذاها را داخل چاه ریختنـد و برای شـب جمعه غذا تهیه کردند، و این بود معجزه ای دیگر که همه آن را لمس کردیم.

اینجا تسلّی بخش جان ها و پناه است*** اینجا گدایش به ز شاهنشهان است

اینجا گمانم کعبه و بیت الحرام است ***اینجا عبادتگاه پیغمبران است

اینجا دروس عشق و ایثار و محبت ***اینجا این هدیه از مهدی صاحب الزمان است

این در گه از درهای جنّت انشعاب است ***این سرزمین نامش همانا جمکران است

****

زائری که برای خرید خانه اش مبلغ ۲۰ میلیون کم داشت

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از هفته هـا در ماشـین، آقایی که نجّار است و بیشتر درهای ساختمانی می سازد با ما همسـفر شـد. او از زائرین همیشـگی جمکران بود، و از ابتدای سـفر حال خوشـی داشت، با کسی هم تکلّم نمی کرد و در حال ذکر گفتن بود. تا برگشتن در همین حالت بود.

یک هفته بعـد،شامِ زائران را تقبّل کرد. و من چون حالِ هفتهٔ گذشـتهٔ او را دیده بودم متوجه شدم که علتی دارد، از او علت را جویا شدم،او گفت: منزل از خود نداشتیم، منزل پدر مرحومم را فروختیم و مبلغی از آن، ارث به من رسید.

بعد از کمی گشتن، خانه ای پیدا کردم که از هر نظر مناسب بود ولی برای خرید آن ۲۰ میلیون کم داشتم.

مدتی هر چه فعالیت کردم و به هر کسی که رو زدم، نشد. خودم و خانواده ام خیلی ناراحت بودیم، چرا که اگر خانه را از دست می دادیم دیگر چنین جایی پیدا نخواهیم کرد. به خانواده ام گفتم ما بی صاحب نیستیم، آقا و مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را درِ خانه خدا واسطه قرار می دهیم و از او مدد می خواهیم. هفتهٔ گذشته آقا را به خرابه نشینی عمّه جانشان قسم دادم که می خواهم خانواده ام را از پریشانی و مستأجری نجات دهم، و از او کمک خواستم.

چند روز بعد، آقایی که مجتمع های بزرگی را می سازد، نزد من آمد و گفت: می خواهم درب های این ساختمان را شما برایم بسازید. قبول کردم و بعد از توافق قرار داد بستیم. او مبلغ ۲۰ میلیون چِک به من داد و گفت کار را شروع کن و هر وقت هم پول لازم داشتی خبر بده. همانروز رفتم و خانه را خریدم و امروز هم در خانه مستقر شدیم. این هفته آمده ام از آقا و مولایم تشکر کنم و هفتهٔ آینده شامِ میهمانهای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بانی باشم.

در مسیر جمکران عطر دل انگیز بهشت ***از نفس های تو بوییدم ولی نشناختم

غفلت من را ببین یک عمر رخسار تو را ***در همه آیینه ها دیدم ولی نشناختم

******

ص: ۴۵

گریه برای امام حسین جهت دیدار آقا، آیا راهی برای ملاقات هست؟

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

دوستی دارم که هر شبِ چهارشنبه به مسجد جمکران مشرّف می شود. او از ابتدای سفر در حالِ ذکر گفتن است، و چشمِ اشکباری دارد. با توجه به اینکه ایشان را هیچگاه در جاهای دیگر این طور ندیده ام.

شبی در مسجد مقدس جمکران از او سؤال کردم و او را قسم دادم که چه کرده ای که این حالِ خوش و اشک چشم برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به شما داده اند. ولی او نمی گفت. با اصرار و قسم دادنِ،برایم تعریف کرد: من خیلی عاشق دیدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودم، از عالِمی که یقین داشتم او خدمت حضرت رسیده است سؤال کردم که چه کنم تا شرفیاب شوم؟ گفت: هر روز صبح و شام گوشه ای را انتخاب کن و یکی از مصائب امام حسین علیه السلام را در نظر بگیر و خود روضه خوان شو و گریه کن تا موفق شوی.

چنین کردم تا به حاجت رسیدم. خیلی اصرار کردم ولی بیش از این سخنی نگفت، گفت: رفتم نزد آن عالِم بزرگوار و علت را سؤال کردم، ایشان گفتند: در این رابطه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تأسّی کرده ای، چون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند: یا جَدّا ! در کربلا نبودم یاری ات کنم، حال، شب و روز برایت گریه می کنم. لذا بر اثر آن لحظهٔ دیدار،در مسیر مسجد مقدس جمکران سعی می کنم آرام نباشم و با کسی تکلّم نکنم چون از این طریق عنایاتی نصیبم شده است، چرا که بعد از گریه برای آقا اباعبداللّه الحسین علیه السلام جهت ظهور آقا و درخواست جهت حوائج، دعا مستجاب است. به خاطر همین از این راه به حاجت می رسم.

قابل نبوده ام که کند دعوتم کسی ***مولا کریم بود که بی دعوت آمده ام

****

با غصه های آل عبا گریه می کنی ***در اوج روضه های عزا گریه می کنی

ما با گناه، اشک تو را در می آوریم*** از سوز بی وفایی ما گریه می کنی

****

شفای طفل فلج مسیحی با توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

حاج آقا عبدیزدان از افرادی که هر هفته با ما همسفر بودند و در راه با دعا و توسلاتی که خوانده می شد حالِ خوشی داشتند، خصوصاً نام آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریفکه برده می شد.

ایشان مشرّف شده بودند کربلا، زمانیکه از سوریه می رفتند کربلا، در برگشت، با رُفقای جمکران، به دیدن او رفتیم. ایشان در حالیکه اشک می ریخت می گفت: بَه به آقاجونم، فدای آقا جونم. گفتیم خبری است؟ عنایتی به شما شده؟ حرفی نزد. هفتهٔ بعد که به جمکران رفتیم به او گفتم: جان امام حسین علیه السلام برایم بگو از حالاتت، معلوم است عنایتی نصیبت شده، پس از گریه های زیاد گفت: در برگشت سه روز سوریه بودم، روز دوم بعدازظهر در یکی از خیابان های بالاشهر کاری داشتم، رفتم آنجا، یادم آمد که نماز نخوانده ام، از یک مغازه دارسؤال کردم، مسجد آن نزدیکی کجاست؟ او گفت: در این اطراف مسجدی نیست، می توانید در مغازهٔ من نماز بخوانید. قبول کردم.

بعد از نماز، با او به صحبت نشستم، متوجه شدم که او با اینکه مسیحی است ولی مسلمانان را دوست دارد، از من دعوت کرد شب را به خانه اش بروم، قبول کردم و رفتم. او دربارهٔ دین مقدّس اسلام از من سؤالاتی کرد و من از

خصوصیات و عنایات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برایش گفتم. ناگهان به گریه افتاد و گفت: از چهره ات و اعمالت و گفتارت پیداست که آبرومند درِ خانهٔ خدا هستی، تو را به جان آن کسی که در مذهب شما مورد احترام است، و به جان آن امام زمانی که از عنایاتش برایم تعریف کردی و گفتی که او به غیر از مسلمانان نیز لطف دارد، هر کاری و هر دعایی باید بکنی، انجام بده. هر مقدار پول بخواهی به تو می دهم که از این پریشانی نجات پیدا کنم. پرسیدم چه ناراحتی داری؟ پسر بچهٔ فلجی را آورد و گفت: سه دختر دارم و یک پسر. در حالیکه خیلی گریه می کرد ادامه داد: همه جا برای مداوا او را برده ام ولی گفتند لاعلاج است و از بزرگان مذهبم هم کاری بر نیامد.

در حالی که خودم هم بسیار پریشان بودم خواستم بخوابم، ولی با خود گفتم امشب را باید خواب بر خود حرام بدانم. سجاده ای پهن کردم و ایستادم به نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، با چه حالی می خواندم و چه حرفهایی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می زدم، بماند. تا اذان صبح چند مرتبه نماز آقا خواندم و او را به جان مادرشان قسم دادم و عرض کردم: آقا جان اول شب برای این مرد مسیحی از شما گفتم که به غیر از مسلمانان هم لطف دارید. او اول به شما و بعد به من امیدوار شده، به جان عموجانت که نا امید شد، امیدِ او را ناامید نکن، با همان حال اشک می ریختم و ناله میزدم و آقا را به یک یکِ اجدادش قسم می دادم، ناگهان صدایی شنیدم.

همه اهل خانه با فریاد یا خدا و یا اللّه، پسر بچه را بغل کرده و به اطاق من آمدند، مرد مسیحی می خواست پای مرا ببوسد ولی من مانع شدم، گفت: پسرم را ببین، دیدم به لطف آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، پسرک فلج خوب شده و دور اطاق می دَود و مادر و خواهرش از شادی گریه می کنند و به اقوام تلفن می زنند.

صبح آن شب برای آن فامیل، مجلس شادی شد، از لطف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که به منِ روسیاه آبروئی دادند. پدر بچه از من پرسید که به چه طریق می توانم از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشکر کنم؟ گفتم اگر قبول کردید، دین امام زمان حق است، به دین او مشرّف شوید. مرد مسیحی با کمال میل قبول کرد و او را نزد حجه الاسلام عسکر حیدری که سید بزرگواری است و در مدرسه ای جنب حرم حضرت زینب سلام الله علیها مشغول تدریس است، بُردم و ایشان طی مراسمی، با چند نفر دیگر از خانواده و اقوامش به خاطر این معجزه مسلمان شدند.

مرا به غیر تو نبود پناه مهدی جان ***که من گدایم و هستی تو شاه مهدی جان

در انتظار تو شاها گذشت عمر عزیز ***نگشت حاصل من غیر آه مهدی جان

شها فقیرم و مسکین و بر سر راهت*** نشسته ام به امید یک نگاه مهدی جان

به حق حرمت اجداد خود نما نظری ***ز مرحمت به من رو سیاه مهدی جان

خمید پشت من از بار معصیت شاها ***نموده ام همه عمر اشتباه مهدی جان

****

جوانی که هشت سال بود بچه دار نمی شد

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) اردکنی

حدود ۱۲ سال قبل در یک سفرِ دو روزه با جوانی آشنا شدم. طی صحبتهایی که با او داشتم روزی برایم تعریف کرد که حدود ۸ سال است ازدواج کرده و از نظر پزشکی و دیگر معالجات از بچه دار شدن محروم می باشم. پرسیدم کجا ساکنی؟ گفت: در تهران. به او گفتم: من دکترِ حاذقی را سراغ دارم به او مراجعه کن حتماً نتیجه میگیری. پرسید کجاست؟ گفتم در مسجد مقدس جمکران در نزدیکی شهر قم که متعلق به آقا صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

شبهای چهارشنبه عده ای گرفتار و حاجتمند به آنجا می روند و از وجود

مقـدس و بـا برکتش حاجت می گیرنـد، شـما هم نـذر کن و چهل شب چهارشـنبه به آنجا برو، انشاءاللّه حاجت روا می شوی. گفت: دربـاره اش شـنیده ام، ولی تـا کنون آنجـا نرفته ام. از خصوصـیات و کرامـات آن عزیز تـا آنجا که در توانم بود برایش تعریف کردم به طوری که گفت: از همین هفته شروع می کنم.

پس از مـدتی یک شب او را در مسـجد مقـدس جمکران دیدم در حالیکه اشک میریخت. مرا که دید بغل کرد و گفت: الهی فـدای این آقا دکتر بشوم که چقـدر حاذق و با محبت است و با یک مرتبه مراجعه مشـکلم حل شـد. اولین سـفرم به آقا عرض کردم من به حضـرت علی اصـغر علیه السـلام علاقه دارم و خودتان هم می دانیـد که هر کجا روضـهٔ حضـرت علی اصـغر علیه السـلام خوانده بشود چقدر برای آن مظلوم گریه می کنم. خودِ شـما نیز علاقه خاصـی به عموجان کوچکتان دارید، شـما را به حقّ آن عزیز از خدا بخواهید به من فرزندی عطا کند، اگر پسر بود، نامش را علی اصغر می گذارم. طولی نکشید خانمم باردار شد.

مـدتی بعد دوباره او را در جمکران دیدم خیلی خوشـحال بود و گفت: همینجا بمان. رفت و بعد از مدتی نوزاد سه ماهه اش را آورد، نـامش علی اصـغر بود، بسـیار زیبـا بود و گفت: این لطف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف است و به این وسـیله زنـدگی مـا شـیرین شـده است، همه هفته می آییم اینجا، چنان دلباختـهٔ آقا و این مکان شـده ام که روز شـماری می کنم برای روزهای سه شنبه و مشرّف شدن به این مکان.

آخرین باری که او را دیـدم گفتم: چه خبر؟ گفت خـدا رحمت کنـد پـدر و مادرتان را، عجب جایی را به من معرفی کردیـد، حدود ۱۲ سال است که هر شبِ چهارشـنبه مشـرّف هسـتم. در این مدت کارگر بودم، صاحب مغازه شدم، خانه نداشـتم، خانه دار شدم و اکنون صاحب ۲فرزند به نامهای علی اصغر و معصومه

ص: ۵۰

می باشم و اینها همه از لطف آقا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. و تا آخر عمر از این مکان با برکت و به قول شما این آقا دکتری که هر دردی را می تواند علاج کند دست بر نمی دارم .

ای کاش از اول زندگیم با اینجا آشنا شده بودم.

چشم آلوده کجا، دیدن دلدار کجا؟*** دل سرگشته کجا ، وصف رخ یار کجا

قصه عشق من و زلف تو ، گفتن دارد ***نرگس مست کجا، همدمی خار کجا ؟

سرّ عاشق شدنم لطف طبیبانه توست***ورنه عشق تو کجا، این دل بیمار کجا؟

کاش در نافله ات نام مرا هم ببری ***که دعای تو کجا ، عبد گُنه کار کجا ؟

****

به علت یک گناه بزرگ چهار هفته از حضور در مسجد مقدس جمکران محروم شدم

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از همسفرهایم که در طی دو سال آشنایی با هم، همه هفته ها شب های چهارشنبه زائر مسجد مقدس جمکران بودیم، چند هفته ای غیبت داشت، پس از مدتی دوباره با هم همسفر شدیم به او گفتم کجا بودی؟ نگرانت شدیم. با حالت پریشان و چشمان گریان گفت دعوت نبودم. با اصرار توضیح خواستم گفت: هفتهٔ اول به این علت موفق به زیارت نشدم که لحظهٔ آمدن، دل درد شدیدی گرفتم چند ساعتی وضع بدی داشتم و وقتی آرامش پیدا کردم که زمان گذشته بودو دیگر به اتوبوس نمی رسیدم.

هفتهٔ دوم، خارج از شهر کار داشتم، صبح به خانواده گفتم تا ظهر کارم تمام می شود و از آنجا به طرف جمکران می روم، شب به خانه برگشتم، همسرم گفت پس چرا جمکران نرفتی؟ تازه یادم آمد که امشب شب چهارشنبه است و قرار بود من امشب مثل همیشه به جمکران بروم. خیلی عجیب بود ولی من به طور کامل فراموش کرده بودم.

هفتهٔ سوم، آمادهٔ حرکت شـدم که فرزنـد چهار ساله ام دچار حادثه ای شد و شیشه در پایش رفت و قرار شد همسـرم او را به بیمارسـتان ببرد و من به جمکران بروم ولی فرزنـدم با اصـرار و گریه که بایـد پـدرم همراهم باشـد و او مرا به دکتر ببرد، ناچار مجبور شدم او را به بیمارستان ببرم و باز از اتوبوس جا ماندم.

هفتهٔ چهـارم، آمـدم دفتر کاروان که با زائران مسـجد مقـدس جمکران همسـفر شوم ولی متاسـفانه اتوبوس حرکت کرده بود. آمـدم دروازه تهران که مسافر یکی دیگر از کاروانها بشوم ولی هر چه ایسـتادم اتوبوسـی ندیـدم و همه رفته بودند. ساعت ۵/۳ ظهر بود و یک ساعت ونیم از حرکت اتوبوسهای جمکران گذشته بود و دیگر نااُمید شده بودم، و به قصدمنزل بازگشتم.

در راه فرد بسـیار محترمی را که از فقر او خبر داشـتم دیـدم که مقابـل داروخانه ای ایسـتاده است، پرسـیدم اینجا چه می کنی؟ باحالت پریشانی گفت: فرزندم در بیمارسـتان بستری است و برای گرفتن داروهای او پول نداشـتم آمدم در این محل، آشـنایی دارم از او پول قرض بگیرم. ولی او به مسافرت رفته است. حالا نمی دانم چه کنم، چون نسـخه خیلی سـنگین است، نسخه را از او گرفتم و دارویش را تهیه کردم و به او گفتم من این کـار را برای سـلامتی و خشـنودی آقـا امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه الشریف انجام دادم و او در حالی که گریه می کرد گفت: اجر شما با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خواسـتم تاکسـی بگیرم و به خـانه برگردم ولی یک لحظه به ذهنم آمـد که چهار هفته است هر چه می کنم نمیتوانم به مسـجد مقـدس جمکران بروم. چه خطـایی از من سـر زده است که این توفیق از من گرفته شـده است. حـالت عجیـبی پیـدا کردم و در حالیکه اشک می ریختم به سوی مسجدی در آن نزدیکی رفتم. در مسجد

با اشکِ توبه، نماز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را خواندم و بعد از نماز، توسل به حضرت علی اصغر علیه السلام پیدا کردم و امام زمان را به حقّ جدّشان

امام حسین علیه السلام و مادرشان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها قسم دادم که مرا ببخشید و دوباره توفیق حضور در مسجد مقدس جمکران را به من بدهید.

حدود ساعت ۴/۵ بود که به قصد زیارت مسجد مقدس جمکران از آن مسجد خارج شدم و آمدم در مسیر جاده قم ایستادم، فوراً یک ماشین سواری جلوی پای من ایستاد و گفت کجا؟ گفتم می خواهم به جمکران بروم، تا هر کجا مسیرتان باشد می آیم. گفت اتفاقاً من هم به جمکران می روم، با کمال تعجب سوار شدم. در راه از من پذیرایی کرد و هیچگونه پولی نگرفت. فهمیدم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مرا بخشیده اند و به خانه اش دعوت کرده. آن شب نماز در مسجد جمکران و توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف لذّت دیگری داشت.

و در حال نماز و توسل از حضرت درخواست کردم که علت دعوت نشدنم را به من بفهمانید، چند شب بعد یکی از دوستانم را در خواب دیدم که به من گفت: می دانی چرا دعوت نشدی؟ گفتم: نه. گفت: آن شبی که عروسی دعوت بودی آخر شب که مرد و زن دورِ هم نشسته بودند و موسیقی گذاشتند و مردها با هم جلوی زن ها می رقصیدند. تو نه تنها آنها را منع نکردی بلکه خودت هم با آنها همکاری کردی و چند نفر پشت سر تو گفتند این آقا را ببینید که شب های چهارشنبه به جمکران میرود چه می کند.

و به این علت دل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به درد آوردی. ما اگر دم از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می زنیم و شبهای چهارشنبه مشرف به جمکران می شویم، باید اعمال و رفتارمان هم برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آبرو باشد. با تهیهٔ دارو برای آن شخص دل

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به دست آوردی لذا مجدداً از تو دعوت کردند.

شما عزیزی که در حال خواندن این جزوه هستید، در این قصه بیشتر دقّت کنید. چرا که متأسفانه در زمانی زندگی می کنیم که بسیاری از گناهان سبک شمرده شده و گناهان کبیره مثل موسیقی و بی حیایی و بی عفّتی و اختلاط زن و مرد دیگر اصلاً گناه به شمار نمی رود و اینقدر این گناهان عادی و زیاد شده که حتی بعضی از قشرهای مقیّد و مذهبی جامعه هم، بی اختیار مرتکب این گناهان می شوند، و آن را گناه نمی دانند که بخواهند توبه کنند.

و یقیناً ارتکاب چنین گناهانی دل امام زمانمان را به درد می آورد و توفیق بسیاری از اعمال نیک را از ما میگیرد و باعث گرفتاریهای زیادی می شود.

وقت تنهایی و سختی ما به پیشش می رویم لیک با اعمال خود هر لحظه نیشش می زنیم

****

شخصی که خانه ای وسیع از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفت

یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی

یکی از اقوام نزدیکم که متأسفانه حاضر نشد نام او را ببرم و آدرس منزل را بدهم، سالهاست هر شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران رفته و ترک نکرده است، و علاقهٔ خاصی نیز به برگزاری مراسم عزاداری دارد. و با آنکه خانهٔ کوچکی داشت در محرم و صفر یک دهه روضه بسیار باشکوهی بر پا می کرد، با آنکه وضع مالی خوبی هم نداشت. عنایت خاصی به مجلس او بود، مردم تا خارج از منزل هم می نشستند.

در آن محل نزدیک این منزل خانه ای بسیار بزرگ بود که صاحبش فوت کرد و بچه ای هم نداشت لذا مجلس ختم آن مرحوم را در منزلش برگزار کردند. من آن

روز، منزل همین اقوام نزدیکم بودم و به دعوت ایشان با هم به مجلس ختم رفتیم. وقتی نشستیم ایشان خیلی به حیاط نگاه می کرد و می گفت: عجب حیاطِ با صفایی است، اینجا مخصوص روضه خوانی است، اگر وضع مالی خوبی داشتم حتماً اینجا را می خریدم. به او گفتم: شما وضع خوبی دارید کسی که عشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در دل دارد و هر شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران میرود از او مدد بگیر و صاحب خانه شو، همه کاره خداست، تمام کلیدها و خزانه های خدا به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

به فکر فرو رفت. هفتهٔ بعد او را دیدم گفت: روی حرف تو فکر کردم دیدم واقعاً همین است، و این هفته به آقا عرض کردم و انشاءاللّه برای این درخواست توسل می برم به آقا و ایشان را به اجداد و طفل های جدّش قسم میدهم و از دامن پُر فیض او دست بر نمی دارم. خلاصه او گفت: هر شب چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران مشرّف می شدم و بعد از نماز همین را درخواست می کردم، شبهای دیگر نماز آقا را زیر آسمان می خواندم، روزها را با ذکر یا صاحب الزّمان (عجل الله تعالی فرجک الشریف) ادرکنی به شام میرساندم و هر روز بیشتر از روز گذشته عشقم به امامم بیشتر می شد و امیدوارتر می شدم.

پس از دو سال یک شب، خوابِ پدرِ مرحومم را دیدم. از او سؤال کردم به این خواسته میرسم؟ ایشان فرمود: بر اثر این توسلات به زودی به حاجتت خواهی رسید توسلات را قطع نکن و به زیارت مرحوم علامه مجلسی هم برو و از او بخواه برایت دعا کند. چنین کردم پس از یک ماه در عالم خواب خدمت سیّد بزرگواری که در آن عالم رؤیا او را می شناختم، ولی بعد از خواب نمی شناختم شرفیاب شدم. ایشان سندی به من دادند و فرمودند: تعهدات و صحبتهایی که

دربارهٔ این خانه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کرده ای را فراموش نکن.

هفته ای گـذشت و شـخص محترم و متـدیّنی خانـهٔ مورد نظرم را خریـداری کرد به من گفت: حاضـر هستید این خانه را از من بگیریـد و خانهٔ خودتان که در آن مجلس امام حسـین علیه السـلام برگزار می کردید را به من بدهید، و تفاوت آن را هر زمان که داشتیـد به من پرداخت کنید؟ اگر هم میسّـِر نشد مشـکلی نیست، من آن را به حساب کسـی که مرا مأمور به این کار کرده می گذارم. هر چه اصـرار کردم که قضیه را تعریف کن و بگو از طرف چه کسی آمده ای، نگفت و حتی قسم داد که نامی از او نبرم.

و چنان شـد که من صاحب آن خانه بزرگ شـدم و هر سال در آن منزل مجلس روضه برپاست و امیـد است که خداونـد برای همه آرزومندان به همین طریق میسّر بگرداند.

سوگند به هر چهارده آیهٔ نور ***سوگند به زخم های سرشار غرور

آخر شب سرد ما سحر می گردد*** مهدی به میان شیعه بر می گردد

******

ص: ۵۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹